



۱. مغازه‌داری نوعی مداد را ۲۶۰ ریال می‌خرد و آن را ۲۸۰ ریال می‌فروشد. با کامل کردن جدول، سود فروش هر بسته را حساب کنید.

تعداد مداد	۱	۲	۳	۴	۵	۶
سود مداد						

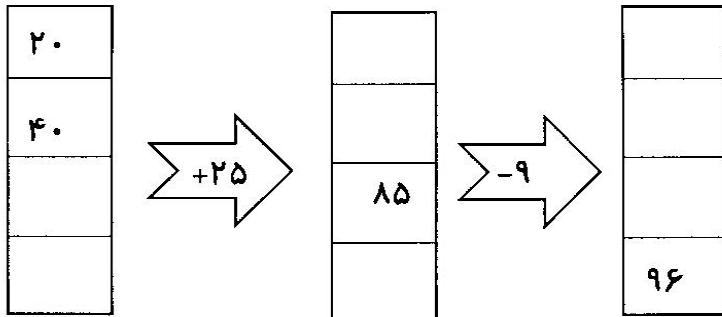
- حالا به سوال‌های زیر پاسخ دهید.

الف) اگر این مغازه‌دار ۶ عدد مداد بفروشد چقدر سود می‌کند؟

ب) چند عدد مداد باید بفروشد تا ۱۴۰ ریال سود کند؟

ج) چند عدد مداد بفروشد تا با سود آن بتواند یک مداد بخرد؟

۲. جاهای خالی را پر کنید.



۱. برای گردآوری اطلاعات از چه روش‌هایی می‌توان استفاده کرد؟

الف)

ب)

ج)

۲. جمع‌آوری اطلاعات درباره محیط اطراف با استفاده از حواس مختلف نام دارد.

جمع‌آوری اطلاعات از طریق گفت‌وگو با کارشناسان و متخصصان نام دارد.

جمع‌آوری نظرات دیگران درباره یک موضوع به صورت کتبی نام دارد.



۱. هم معنی واژه‌های زیر را بگو.

کلمه	هم معنی
برگزار شدن	
ثبت نام	
عادت	
عظمت	
فیروزه ای	

۲. متن درس را با دقت بخوان و با توجه به واژه‌های مهم درس، جاهای خالی را کامل کن.

- تابستان بود..... با خانواده‌اش تازه به این محل آمده بود.
- چرا هستی؟ نگران نباش، این جا هم دوستان خوبی پیدا می‌کنی.
- بازارچه‌ی بزرگی بود و تعداد زیادی و کوچک و بزرگ داشت.
- گنبد فیروزه‌ای و گلدسته‌های بلند آن، داشت.

اجتماعی

۳. در شناسنامه چه مشخصاتی را می‌نویسند.

هدیه‌های آسمانی

۱. چگونه می‌توانیم از نعمت‌های خدا تشکر کنیم؟

الف) الحمدلله بگوییم ب) در مصرف نعمت‌های او اسراف نکنیم ج) هر دو مورد

۲. از نعمت‌های فراوانی که در من وجود دارد، بسیار هستم.

الف) خوشحال ب) ناراحت ج) بی تفاوت

۳. در بدن ما نعمت‌های فراوانی وجود دارد که به خاطر این نعمت‌ها باید خدا را کنیم.

۴. همیشه به یاد نعمت‌هایی باشیم که به ما داده است.

۵. یکی از بهترین راه‌های تشکر از خدا را بنویسید.



من دوست ندارم که به مدرسه بیایم

لاکی یک لاک پشت کوچک بود که چندان مدرسه رفتن را دوست نداشت. نشستن در کلاس و گوش کردن به معلم برای ساعت ها، او را خسته می کرد و او خشمگین می شد.

اگر بچه ها کتاب، مداد یا دفتر او را می گرفتند یا او را هل می دادند، او بسیار خشمگین می شد. گاهی برای مقابله، او هم بچه ها را هل می داد یا حرف های بد به آن ها می زد و طبعاً مدتی بچه ها با او بازی می کردند.

اما زیاد طول نمی کشید که دوباره لاکی سر چیزهای کوچک عصبانی می شد و یا شروع به دعوا می کرد و دوستانش را از خود می رنجاند.

چی شده که رفته ای توی لاک خودت؟!

یک روز لاک پشت کوچولو، تنها و غمگین و عصبانی در گوشه ای از حیاط مدرسه ایستاده بود و به بازی کردن بچه ها نگاه می کرد.

در این لحظه، آقا معلم که لاک پشت پیر و مهربانی بود، آرام به او نزدیک شد و از او پرسید:

«چرا با بچه ها بازی نمی کنی و گوشه ای تنها ایستاده ای؟ انگار زیاد از آمدن به مدرسه خوشحال نیستی؟»

لاکی به صورت مهربان معلمش که لبخند می زد نگاهی کرد و گفت: «من دوست ندارم که به مدرسه بیایم. هر کاری که می کنم نمی توانم جلوی خودم را بگیرم. خیلی زود عصبانی می شوم و بچه ها هم، دیگر با من بازی نمی کنند.» چی شده که رفته ای توی لاک خودت؟!

معلم دانا گفت: «ولی تو همیشه راه حل مشکلات را با خود داری. راه حل تو همین لاکی است که بر پشت خودت حمل می کنی! وقتی خیلی عصبانی و خشمگین هستی و نمی توانی خودت را کنترل کنی، بر توی لاک.

توی لاک می توانی آرامش پیدا کنی و وقتی آرام شدی بیا بیرون.

من هم هر وقت لازم است که به لاکم بروم، به خود می گویم لحظه ای صبر کن.

یک نفس خیلی بلند می کشم و گاهی هم دو سه نفس عمیق، و بالاخره از خودم می پرسم: «مشکل چیه؟»

